

بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا

دکتر زهره سرمد*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام (شهر ری)، گروه زبان و ادبیات فارسی، تهران، ایران
و عضو باشگاه پژوهشگران و نخبگان جوان، واحد لنگرود، دانشگاه آزاد اسلامی، لنگرود، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۸)

چکیده

جمشید یکی از ایزدان کهن هندوایرانی است که در وداها، اوستا و شاهنامه به صورت‌های مختلف نمودار شده است. این شخصیت کهن اساطیری در تحول تدریجی خود از عالم اسطوره وارد جرگه حماسه شده و از مرتبه خدایی نزول کرده و به صورت یکی از شاهان بزرگ در اوستا و شاهنامه درآمده است. داستان زندگی جمشید در اوستا، به اصل اسطوره‌ای خود نزدیک‌تر است و در شاهنامه، به واسطه تأثیر ناقلان مسلمان، تفکرات دینی و مذهبی خود شاعر، هماهنگی با خرد و اعتقاد جامعه، از صبغه حماسی بیشتری برخوردار است. با بررسی ابعاد شخصیتی جمشید در وداها، اوستا و شاهنامه می‌توان به نحوه تحول و وجوه اشتراک و افتراق او در آثار مذکور پی برد.

واژه‌های کلیدی: جمشید، اسطوره، حماسه، وداها، اوستا، شاهنامه، اشتراک، افتراق.

* zohreh_sarmad1@yahoo.com

مقدمه

ایرانیان از اقوام بزرگ هندوایرانی و فراتر از آن هندواروپایی هستند که در حدود سه هزار پیش از میلاد در بخش‌های علیای رود ینی‌سئی - ایرانویچ - زندگی می‌کردند. در حدود ۱۴۰۰ پ.م، این قوم بر اثر سرمای سخت و سوزان ایرانویچ شروع به مهاجرت کرد و به سوی جنوب روی آورد.

«گروهی از آنان از تنگه خبیر گذشتند و وارد سرزمین هند (سند) شدند و پس از درگیری‌های سخت با بومیان هندی، سرانجام بر قسمت‌های عظیمی از شبه‌قاره هند، چیرگی یافتند و بومیان هند را «نجس» نامیدند و «تابو» کردند تا آمیزشی با آنها صورت نگیرد و نژاد نژاده آریایی باقی بماند؛ گروهی دیگر از این قوم، به سرزمین‌های اروپایی چون آلمان، اتریش، قسمت‌هایی از فرانسه و... وارد شدند و بنیاد تمدنی تازه را در آن مناطق ریختند؛ پاره‌ای دیگر از آنان وارد فلات ایران شدند، گروهی در محدوده دامغان و گروهی در حکمتانه (همدان) و دسته‌ای دیگر در حدود سوس (شوش) و اطراف رود کارون و قسمت‌هایی از بین‌النهرین (میان‌رودان) سکنا گزیدند و سلسله‌های ماد و هخامنشی را و سپس پارت‌ها را بنیان نهادند.» (اشرف‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۰)

نژاد هندواروپایی در موطن اصلی خود، علاوه بر دارابودن زبان، فرهنگ و شرایط اجتماعی یکسان، از اساطیر مشترکی هم برخوردار بودند که سینه‌به‌سینه از اجدادشان به یادگار مانده بود. پس از جدایی اقوام هندواروپایی و هندوایرانی، افسانه‌هایی که از نیاکان این نژاد در ناخودآگاه جمعی‌شان نگاه داشته شده بود و سینه‌به‌سینه نقل می‌شد، به صورت داستان‌های اساطیری درآمد که در بین ملل مختلف این نژاد بن‌مایه‌ای یکسان داشت. از طرفی، وجود کهن‌الگوهایی که در اساطیر این ملل تکرار می‌شد، عامل دیگری برای اشتراک افسانه‌های آنان بود. با توجه به اینکه هر ملتی سعی داشت که همه اختراعات و اکتشافات نژاد بشر را به اجداد خود منسوب کند و قهرمانان بزرگ اساطیری و حماسی را به نژاد محدود خود نسبت دهد، این اساطیر مشترک به دنبال شرایط مختلف و مهم‌تر از

همه تحولات مذهبی، فرهنگی و پیشرفت تمدن هر ملت به صورت حماسه‌هایی درآمدند که با تعمق در آنها می‌توان به سرشت مشترکشان پی برد.

و اما تاریخ حماسه‌های ایران از زمانی شروع شد که اقوام آریایی به نجردهای ایران روی آوردند و اسطوره‌های بازمانده اجداد خود را بر اثر تلفیق با فرهنگ بومی، تأثر از اساطیر همسایه و تحولات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به صورت حماسه درآمدند. داستان‌های اساطیری و پس از آن، حماسه‌های ایرانی که سینه‌به‌سینه به وسیله رامشگران و گوسان‌ها منتقل می‌شد، نخستین بار در کتاب اوستا و با نگرش مذهبی تدوین شد.

در کتاب اوستا، شخصیت‌های اساطیری و ایزدی هندوایرانی و فراتر از آن، هندواروپایی بر اثر تفکرات یکتاپرستانه دین زرتشت به صورت شاهانی جلوه‌گر شدند که شاید نامی در بین این نژاد داشته و زحمات فراوانی برای آن کشیده بودند. از جمله این شخصیت‌های حماسی، جمشید، چهارمین پادشاه پیشدادی بوده که شخصیت وجودی او برگرفته از ایزدان هندوایرانی است که به مرور و به واسطه تحولات مختلف و هماهنگی با خرد و کاستن جلوه‌های شگفت‌انگیز آن از عالم اسطوره به حماسه درآمده است.

شاید جمشید نام یکی از کسانی باشد که در تحکیم تمدن هندوایرانی نقش بسزایی داشته است و به این علت، در اساطیر به صورت یکی از ایزدان و در حماسه‌ها به صورت یکی از شاهان بزرگ درآمده است و اختراعات، اکتشافات، ابنیه و افعال زیادی از جمله گسترده جهان اورمزد، جشن نوروز، شهر افسانه‌ای ور، تخت جمشید، ساختن کاخ‌های بلند، گرمابه‌ها، کشف آهن، زر و سیم، سنگ‌های قیمتی، شناخت بوهای خوش، ساخت کشتی و نظام لایگان اجتماعی بدو منسوب شده باشد.

اکنون برای شناخت بهتر شخصیت جمشید لازم است که نخست از آثار هندی -وداها- شروع کرده و پس از آن، شخصیت او را در اوستا و شاهنامه بررسی کنیم:

جمشید در ریگ‌ودا:

در اساطیر ودایی، نام جمشید «یمه» و نام پدرش «ویوسوت» است که هر دو از خدایان خورشیدی محسوب می‌شوند. همچنین از مادر او بانام «سارانیو» (*saranyū*) یاد شده که

دختر توشتری (*tavaštri*) (خدای رعد) است. در برخی اساطیر هندوها نیز یمه از ازدواج سوریای درخشنده (خدای خورشید و حافظ نباتات با «سانجنه» (*sanjna*) دختر ویشواکر مه (*visvakarma*) به وجود آمده است. (ر.ک ایونس، ۱۳۷۳: ۳۱ و ۱۴۴)

جایگاه یمه:

«یمه در سومین و برترین آسمان زیست می‌کند و در این جایگاه رفیع که از آن اوست، خدایان دیگری نیز به سر می‌برند از جمله «ورونه» (*Varuna*)، خدای بزرگ ودایی و «اگنی» (*Agni*) خدای آتش، یمه و اگنی گاه شخص واحدی شمرده می‌شوند و نام هر دو در عداد خدایان ذکر می‌شود، ولی به‌طور معمول، از یمه با عنوان شاه و فرمانروای جهان مردگان سخن می‌رود.» (بهار، ۱۳۷۴: ۸۵)

«او خواهر توأمانی به نام «یمی» دارد که گرفتار عشق سوزان برادر است، ولی یمه تقریب‌های او را با تکیه بر اینکه رابطه شهوانی میان برادر و خواهر خلاف اخلاق است، نمی‌پذیرد. در افسانه هندیان، یمه و خواهر توأمانش، «یمی» اولین زوج بشر و پدر و مادر همه آدمیان به‌شمار می‌آمده‌اند و از زمان وداها چون این افسانه را مخالف تصوّرات اخلاقی می‌پنداشتند، طرد کرده‌اند.» (کریستین سن، ۱۳۸۶: ۲۸۶)

«از وداها برمی‌آید که رابطه همسری یمه با خواهرش، یمی، گناه ازدواج با محارم به‌شمار می‌آمده است و بعید نیست که گناه جمشید در آغاز هندوایرانی‌اش چنین بوده باشد.»

(بهار، ۱۳۷۴: ۸۵)

یمه در آثار هندوها وجوه مختلفی دارد: «براساس یکی از قطعات مهم ریگ‌ودا (کلمه ۸۳، بند ۵) یمه، موجودی جاویدان است و اگرچه در شمار خدایان نیست، با آنها برابری و همسری دارد.» (صفا، ۱۳۸۷: ۴۱۹)

«او نیروی برتر خدایان، یعنی نیروی سرشت ایندره را دارد. در این مرحله، خدایان چنین تصور می‌کنند که یمه چون آنان شده است. او انسان نامیرایی است که خدا شده است و در سومین و برترین آسمان، در معبدی پنهانی مسکن دارد و با یمی، ورونه، اگنی و خدایان دیگر زندگی می‌کند.» (کریستین سن، ۱۳۸۶: ۲۸۹)

«یمه انسان نامیرایی است که اگر آدمیان به او شیر چرب و پراز روغن هدیه کنند، او نیز به ایشان زندگی درازی میان جانوران خواهد بخشید.»

(کریستین سن، ۱۳۸۶: ۲۸۹ و صفا، ۱۳۸۷: ۴۱۹)

«او همچنین به مردمان پارسا جایگاه‌های درخشان در آسمان می‌بخشد و وقت خود را به برگزاری جشن با آنان سپری می‌کند.» (ریگ‌ودا، دهم، ۱۴ بند ۱۰) «یمه از آنجاکه ویژگی نخستین انسان را داراست، وظایف میزبان را در برابر پدران در گذشته زندگان به عهده دارد.»

(کریستین سن، ۱۳۸۶: ۲۹۲)

«او مرگ را برگزیده تا خدایان را خشنود سازد و از بی‌مرگی دوری جسته تا فرزندان خود را خشنود نماید.» (ریگ‌ودا، دهم، سیزدهم و چهاردهم) (هینلز، ۱۳۸۳: ۹۹) شاید به سبب گناه خویدودس بود که «یمه بار تن را فرونهاد، مرگ را برگزید، راهبرد مردم به نزد خدایان شد و به مردگان آرام بخشید و برای آنان در بهشت پرسعادت، خانه‌های جاویدان فراهم آورد و سرور جهان مردگان شد.» (بهار، ۱۳۷۴: ۸۵-۸۶)

«یمه به‌عنوان خدای مرگ به‌تدریج شخصیت شومی به‌خود گرفت. او دو پیک هراس‌انگیز خود را برای فراخواندن جان آدمیان به قلمرو مردگان گسیل می‌کرد. در آشیانه قلمرو شوم مردگان دو سگ هشیار یمه نگاهبانی می‌دادند. گاه می‌شد که یمه برای گرفتن جان زندگان به دیدار آنان می‌رفت و دیدار چشمان مسی‌رنگ، سیمای سبزفام و ردای خونی‌رنگ او، نشان صریحی بر مرگ داشت.» (ایونس، ۱۳۷۳: ۱۳۳)

«مردگان با راه‌یافتن به قلمرو مردگان، ناگزیر از داوری کردار خود از برابر تخت یمه که در ژرفای جنوبی زمین بود، می‌گذرند. در این هنگام، «چاندرراگوپته» (*Chand ragupta*) رفتار و کردار هر مرده را از کتاب خویش به‌اختصار گزارش می‌کند و با داوری یمه، ارواح نیکوکاران برای زندگانی دگرباره به زمین فرستاده می‌شوند و با نوشیدن جرعهٔ سومه، جاودان می‌گردند و گناهکاران به قلمرو نیستی و تاریکی رانده می‌شوند.» (همان)

یمه چون می‌خواست مردگان را به راه جاودانان راهبری کند، مرگ را برگزید، شهریار شهر مردگان شد و تصویر او در گذر زمان رنگ شومی گرفت. از آنجاکه مرگ شوم، تلخ و

از روی اجبار است، برای یمه دو پیک هراس‌انگیز تصور شده که جان آدمیان را می‌گیرند و به قلمرو شوم مردگان می‌آورند و از آنجا که برای گناهکاران بازگشتی به زندگی نیست، دو سگ هشیار در آستانه دنیای یمه نگاهبانی می‌دهند تا هیچ راه گریزی برای ارواح معاند نباشد.

جم و صفات او در اوستا:

یمه، پسر ویوسوت در اوستا با عنوان «ییمه» آمده است: «صفت معروف او در اوستا «خشئت» (شید)^۲ است. برخی محققان ریشه این کلمه را برگرفته از «خشی» (*Khshay*) به معنای شاه دانسته‌اند و به همین جهت است که «ییم‌خشئت» را به جم‌شاه برگردانده‌اند. گروه دیگری از دانشمندان، «خشئت» را به معنای روشن و درخشان ترجمه کرده‌اند که این ترجمه با مندرجات اوستا هماهنگی بیشتری دارد. تاریخ‌نویسان و محققان معتبر اسلامی نظیر حمزه بن الحسن، ابوریحان و مسکویه نیز بر همین معنی اتفاق نظر دارند. (رک رضی، ۱۳۴۶، ج ۳: ۱۴۸۸)

صاحب کتاب *مجم‌التواریخ و القصص* هم «خشئت» را به صورت «شید» به معنای روشن و روشنایی آورده است که در جزء دوم واژه «خورشید» نیز دیده می‌شود. (همان: ۱۴۹۰)

از صفات دیگر جم در اوستا، «هو و تو» به معنای دارنده گله و رمه خوب و «سریره» به معنای زیبا و خوش‌اندام است.

از «جم» با صفت «زیبا» هم در ونیداد یاد شده است. همچنین صفت دیگری از او در «هوم‌یشت» آورده شده که برگردان پارسی آن چنین است. «آنکه در میان زاده‌شدگان بیشترین فره ایزدی را دارد.» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۶۲)

یادکردهای جم در اوستا:

نام جمشید در قسمت‌های مختلف اوستا از جمله گائاه‌ها (فقرات ۳ و ۵۴)، یسنای ۹ (هوم‌یشت)، فقرات ۲۵ و ۲۷ یشت پنجم (آبان‌یشت)، فقرات ۸ و ۱۱ یشت ۹ (در واسپ‌یشت یا گوش‌یشت)، فقره ۳ یشت ۱۳ (فروردین‌یشت)، فقرات ۱۵ و ۱۷ یشت ۱۵ (رام‌یشت)،

فقرات ۲۸ و ۳۱ یشت ۱۷ (ارت یشت یا اشی یشت)، فقرات ۳۸، ۴۵ و ۴۶ یشت ۱۹ (زامیاد یشت) و قسمت اعظم ونیدداد آمده است.

یادکرد جم در گاتاها: با نام جمشید برای نخستین بار در گاتاها یا سروده‌ها روبه‌رو می‌شویم، اما در این سند کهن تنها یک بار از جمشید یاد شده است و این یادکرد یادآور گناه وی است؛ گناهی که در روایات گوناگون، چندگونه معرفی شده است و همین گناه بود که موجب افول، زوال قدرت، دربه‌دری و سرانجام دردناک این پادشاه بزرگ شد: «از همین گناهکاران است، جم، پسر ویونگهان کسی که از برای خشنود ساختن مردمان گوشت خوردن به آنان آموخت در آینده تو ای مزدا، باید میان من و او قضاوت کنی.» (گاتاها، یسنا، هات ۳، قطعه ۸ و رضی، ۱۳۴۶، ج ۳: ۱۴۱۹)

یادکرد جمشید در هوم یشت: پس از گات‌ها (سروده‌ها)، دوم جایی که در آن از جمشید یاد شده، هوم یشت است.

های نهم، دهم و یازدهم یسنا به‌عنوان «هوم یشت» خوانده می‌شود؛ چراکه موضوع آن درباره شیرۀ مستی بخش «هئومه» (*Heuma*) است.

هوم گیاهی است که بنا بر وداها، ایندرا آن را بر ستیغ کوه البرز یافت و به خدایان تقدیم کرد تا با نوشیدن و نیروی برخاسته از آن با اهریمنان به نبرد برخیزند. (رک ایونس، ۱۳۷۳: ۲۸)

در ادبیات اوستایی، ویوسوت، پدر یمه نخستین کسی است که گیاه هوم را می‌فشارد و جم به پاداش این عمل، به‌عنوان پسری برای او زاده می‌شود. «الدنبرگ گمان دارد که ویوسوت از کهن‌ترین پرستاران هندوایرانی است که آیین یزش و فشردن هوم به او مربوط بوده است و بعدها به‌علت همین تقدس، به مقام خدایی در ذهن مردم ارتقا یافته است.» (بهار، ۱۳۷۵: ۲۲۵)

براساس هوم یشت، پس از ویونگهان، آبتین، گرشاسب و پوروشسب نخستین کسانی بودند که شیرۀ هوم را گرفتند. در های ۹ این یشت، در ضمن گفت‌وگوی زرتشت و هوم می‌خوانیم:

«چون بامدادان، زردشت سرگرم انجام مراسم دینی است، [هوم] به او ظاهر می‌شود و می‌گوید: مرا به نیکی بستای که دارنده مرگ هستم؛ مرا به نیکی برای آشامیدن آماده ساز. زردشت هوم را درود می‌گوید و می‌پرسد: چه کسی تو را برای نخستین بار، در این جهان خاکی آماده ساخت و از چه پاداشی بهره‌مند شد؟ پاسخ می‌شنود: نخستین کس «ویونگهان» (Vivanghan) بود که به پاداش، پسری چون جمشید یافت. دوم کس «آبتین» بود که در پاداش، پسری چون فریدون به وی داده شد. سوم کس «تریته» بود که دو پسر بلندآوازه یافت چون اورواخشیه و گرشاسب (گرشاسب). چهارمین کس «پوروشسب» بود که پسری چون تو (=زرتشت) به او ارزانی شد.» (هوم‌یشت، هات ۹ و رضی، ۱۳۷۹: ۲۴۷)

یادکرد جمشید در یشت‌ها: پس از گاتاها و یسن‌ها، در یشت‌ها (مهم‌ترین قسمت اوستا)، از جمشید یاد شده است. یادکرد جمشید در این نسک از اوستا، بیانگر صبغه مذهبی اوست. بنابر یشت‌های پنجم، نهم، سیزدهم، پانزدهم، هفدهم و نوزدهم، جمشید در ضمن انجام مراسم ستایش، ایزد مختص و منسوب به هریک از یشت‌ها را می‌ستاید و ضمن اجرای آیین خاص قربانی، از ایشان طلب نیاز کرده و کامیاب می‌شود.

جمشید در آبان‌یشت (یشت پنجم)، در پای کوه هکر، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند برای «اردویسور اناهیتا» پیشکش می‌آورد و خواستار می‌شود که:

«ای اردویسور اناهیتا، ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان دروند و جادوان، پریان، کوی‌ها و کرپ‌های ستمکار چیرگی یابم؛ که من دیوان را از دارایی و سود، فراوانی، رمه، خشنودی و سرافرازی بی‌بهره کنم و اردویسور اناهیتا او را کامیابی بخشید.» (آبان‌یشت، کرده ۷، فقرة ۲۶ و دوستخواه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۰۲)

در درواسپ‌یشت (یشت نهم)، جمشید خوب‌رمه در پای کوه هکر، صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند برای درواسپ توانا پیشکش می‌آورد و خواستار می‌شود که:

«ای درواسپ! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگان مزدا را گله‌ها پرورم؛ که آفریدگان مزدا را جاودانگی بخشم...؛ که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگان مزدا دور بدارم؛ که ناتوانی پیری

و مرگ را از آفریدگان مزدا دور بدارم؛ که باد گرم و سرد را هزار سال از آفریدگان مزدا دور بدارم؛ پس درواسپ، توانای مزدا آفریده اشون پناه‌بخش، او را کامیابی بخشید.» (درواسپ‌یشت، کرده ۲، بند ۸ و ۱۱ و همان: ۳۴۷)

در فروردین‌یشت (یشت سیزدهم)، فروهر جمشید فرهمند ازسوی اورمزد در کنار همه پهلوانان، پادشاهان و عالمان ستایش می‌شود:

«فروهر پاکدین جم، قوی دارنده گله فراوان از خاندان ویونگهان را می‌ستاییم، از برای مقاومت کردن برضد فقارتی که از طرف دیوهاست و برضد بی‌علوفگی که از خشکی است و برضد زوال مرشون (دیو زوال و فراموشی).»

(فروردین‌یشت، کرده ۳۹، بند ۱۳۰ و پورداوود، ۲۵۳۶، ج ۲: ۱۰۲)

در یشت پانزدهم (رام‌یشت)، «جمشید خوب‌رمه در پای کوه بلند سراسر درخشان و زرین هکر، بر تخت، بالش و فرش زرین در برابر برسم گسترده و با دستانی سرشار، اندروای زبردست را می‌ستاید و از او خواستار می‌شود که:

«ای اندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که فرهمندترین مردمان باشم که در جهان، مردمان را بی‌مرگ، آب‌ها و گیاهان را نخشکیدنی و خوراک‌ها را نکاستنی کنم...؛ پس اندروای زبردست این کامیابی را بدو ارزانی داشت و جمشید کامروا شد.»

(رام‌یشت، کرده ۴، فقره ۱۵ و ۱۷ و دوستخواه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۵۰)

در یشت هفدهم (ارت‌یشت)، جمشید خوب‌رمه بر فراز کوه البرز، ایزد ارت را می‌ستاید و از او خواستار می‌شود که:

«ای اشی نیک بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگان مزدا را گله‌ها پرورم؛ که آفریدگان مزدا را جاودانگی بخشم...؛ که گرسنگی و تشنگی، ناتوانی پیری و مرگ، باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگان مزدا دور بدارم؛ پس اشی نیک بزرگوار، شتابان فرارسید و جمشید خوب‌رمه را کامروا کرد.» (ارت‌یشت، کرده ۴، فقره ۲۹ و ۳۱ و همان: ۴۷۳-۴۷۴). در یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) هم درباره فرّه جم، گناه او و جدایی فره به هیأت مرغ وارغنه،

افسردگی و سرگشتگی جم، فروماندن او در برابر دیوان، پنهان شدن جمشید و تلاش پادشاهان و پهلوانان ایرانی و انیرانی و ایزدان زرتشتی در به چنگ آوردن فرّه جم و پیوستن آن به پادشاهان و پهلوانان نیک ایرانی، مطالبی بیان شده است. بر این اساس، ایزد مهر و سوشیانت‌ها، نخستین و آخرین کسانی هستند که این فرّه به آنان تعلق می‌گیرد.

در فرگرد دوم وندیداد نیز مطالب بسیاری از جمشید آمده است؛ بنابر این نسک از اوستا، جمشید هورچهر نخستین کسی بود که اهورامزدا با او سخن گفت. او از سوی خدای یکتا به پیامبری برگزیده شد، اما از آنجاکه در خود، این توان را نمی‌دید، امر رسالت را نپذیرفت و در همان مقام پادشاهی باقی ماند. او به امر اهورامزدا، آریان‌های هندوایرانی را به مهاجرت تشویق کرد. در دوران حکومت او، مرگ و بیماری وجود نداشت و اورمزد جهت تثبیت، تداوم و مشروعیت قدرت او به وی «سوورای» زرین و «اشترای» زرنشانی بخشید که با آن از جهان مادی نگاهبانی کند و آن را بپروراند.

بنابر وندیداد، نخستین مرحله مهاجرت هندوایرانیان، در زمان جمشید اتفاق افتاد. اقوام دام‌پرور هندوایرانی بر اثر سرمای سختی که در منطقه ایرانویچ به وقوع پیوست، با خواست ایزد یکتا و هدایت جمشید، رو به سوی جنوب آوردند و در سومین مرحله یخبندان، جمشید هورچهر با ساختن «وری» که شاید نخستین خانه‌های ایشان در فلات ایران باشد، آسایش و آرامش را به زندگی اقوام کهن هندوایرانی برگرداند؛ او پس از همه تلاشی که در تحکیم مبانی مدنی نژاد هندوایرانی کرد، نادانسته مرتکب گناه و غروری شد که موجب جدایی فرّه و درنهایت مرگ دردناک او گردید؛ هرچند که تا هنوز، یاد و خاطر او در اذهان باقی مانده است.

دوره فرمانروایی جمشید، دوران باشکوهی بود که در آن، از ضعف و پیری و رشک و مرگ خبری نبود.

«دورانی که آریایی‌ها قبل از جدایی و کوچ به یاد دارند، دورانی است که از آن با حسرت یاد می‌کردند؛ بهشت طلایی یا بهشت گمشده‌ای که بنابر آنچه از اوستا برمی‌آید، در کنار رود نیک «دائیتی» بود و آن صحنه فرمانروایی پدران جمشید (پادشاه افسانه‌ها) بود. در دنیای رؤیایی این «دارنده رمه خوب»، انسان‌ها با خدایان انجمن می‌کردند و با رمه‌هایشان

عمر را در شادی، خرسندی و فراوانی به سر می‌بردند. چند بار نسل انسان‌ها فزونی یافت و دارنده رمه خوب، زمین را به خاطر انسان‌ها فراخ‌تر کرد. سرانجام، طوفانی از سرما که همه چیز را تهدید می‌کرد و در سنت‌ها و اساطیر، غالباً معرف حضور دیو به نظر می‌آید، از راه رسید. دارنده رمه خوب به‌اشارت اهورامزدا، بنایی (ورجمکرد) ساخت و کوشید تا از انسان‌ها و دیگر موجودات هرچه را ممکن است، در پناه آن از گزند اهریمن حفظ کند...» (واحدوست، ۱۳۷۹: ۱۵۱)

داستان جمشید در شاهنامه فردوسی:

در شاهنامه فردوسی، جمشید فرزند طهمورث است. او به رسم کیان، تاج پادشاهی به سر نهاد و خود را شاه و موبد خواند.

با فرزندانی و پرهیزی که داشت، جهانیان را آرام بخشید و دیو و پری و پرنده را به فرمان خود درآورد. پنجاه سال نخست شاهنشاهی جمشید، به ساختن آلات جنگی گذشت. در دومین پنجاه پادشاهی، رشتن و تافتن را به مردم آموخت و پیشه‌وران را گرد کرد. در پنجاه سال سوم نیز آدمیان را به چهار گروه تقسیم کرد: کاتوزیان (پرستندگان)، نیساریان (جنگاوران)، بسودیان (کشاورزان) و اهتوخوشیان (پیشه‌وران).

پس از آن، دیوان را به کار گل گماشت تا گرمابه‌ها و کاخ‌های بلند بسازند. آنگاه گوهر را از سنگ بیرون آورد، بوی‌های خوش را پدیدار کرد و به چاره دردها و درمان بیماری‌ها پرداخت؛ پس از آن، کشتی‌هایی ساخت و به دریاها راه جست؛ سپس تختی بلند و کیانی با گوهرهای فراوان ساخت و در روز هرمزد از ماه فروردین، بر آن جلوس کرد و دیوان را فرمود تا آن را برداشتند و به هوا بردند. مردم بر او گوهر افشاندند و جشنی به پا کردند و آن روز را، «روز نو» نامیدند.

جمشید پس از سیصد سال پادشاهی، دچار غرور شد، از راه ایزدی برتافت، بر لشکریان منت نهاد و جهان را بنده و مطیع خود خواند؛ با این خودبینی، فره ایزدی از او گسسته شد، مردم از وی روی گرداندند و کارها آشفته شد.

جمشید پس از چندی، اگرچه از گفتار و کردار خود اظهار پشیمانی کرد، فره‌اش گسسته شده و جلالش کاستی گرفته بود. با این اوضاع آشفته، در هر سوئی، خسروی پدیدار

گشت و سپاهی آراست و درمقابل جمشید برآمد. گروهی نیز به ضحاک تازی روی آوردند و او را شاه خواندند و بر تخت نشاندند. جمشید از بیم جان گریخت و چند سال گرد جهان ناشناس گشت تا پس از صد سال، ضحاک او را در کنار دریای چین یافت و به دو نیمش کرد.

هرچند جمشید از مرحله خدایی در اساطیر، به مقام شاهی در حماسه‌ها رسیده است، باید گفت که مقام حماسی او بسا فراتر از مقام اسطوره‌ای او بوده است. یمه در اساطیر ودایی، یکی از خدایان درجه دوم ودایی است، ولی در حماسه‌ها، یکی از شاهان بزرگی است که علاوه بر مقام سیاسی از مرتبه دینی هم برخوردار است. گفت‌وگوی او با اورمزد، ستایش ایزدان مختلف و نیایش‌های او بر فراز کوه سپند و آیینی البرز، شهره‌بودن او به‌عنوان فرهمندترین مردم، مهاجرت و تشویق مردم به‌سوی خورشید به‌عنوان منبع نور و روشنی، همه بیانگر مقام والای مذهبی جمشید است. همچنین داشتن سوورای زرین و اشتراک زرنشانی که ازسوی اورمزد به او بخشیده شد، بر مشروعیت سیاسی و مذهبی حکومت او دلالت می‌کند. انتساب اختراعات، اکتشافات و ابداعات مختلف به جمشید و همچنین اختلاط بسیاری از افعال و احوال پیامبران در شخصیت وجودی او، همه نشان از تقدیس و تکریم این شخصیت بزرگ حماسی در میان اقوام هندوایرانی دارد. با اینکه جمشید در اساطیر، به‌صورت یکی از ایزدان و در حماسه‌ها، در هیأت یکی از پادشاهان بزرگ جلوه‌گر شده است، می‌توان با بررسی شخصیت وجودی او در وداها و شاهنامه علاوه بر وجوه افتراق، به وجوه اشتراکی دست یافت که به شرح زیر بیان می‌شود:

وجوه اشتراک و افتراق جمشید در شاهنامه و اوستا

۱- وجوه اشتراک:

۱-۱- نام: نام جمشید از پیوند جم+شید ترکیب یافته است. «جم» به‌معنای جنابه، همزاد و توأمان و «شید» به‌معنای روشن و درخشان است. این نام در اوستا نیز به‌صورت «ییمه‌خشته» به‌کار رفته است؛ «ییمه» به‌معنای توأمان و «خشته» که صفت آن است، به‌معنای روشن و درخشان.

۲-۱- **صفت:** جمشید در اوستا، چند صفت دارد از جمله «هو و تو» (*Havatwa*) به معنای دارنده گله و رمه خوب و «سریره» به معنای زیبا و خوش اندام. اما مشهورترین صفت جمشید در اوستا «خشثت» به معنای روشن و درخشان است. صاحب کتاب *مجملة التوارىخ و القصص* این برنام را به صورت «شید» و به همین معنا آورده است که در جزو دوم واژه «خورشید» نیز دیده می شود. (رک رضی، ۱۳۴۶، ج ۳: ۲۴۹۰)

نام جمشید از پیوند «جم» با همین برنامه پدید آمده و در الواح ایلامی یافته شده در تخت جمشید نیز از جمشید با نام و صفت کامل یمه «خشثته» یاد شده است.

(رک کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۶۲-۲۶۳)

۳-۱- **مقام مذهبی و سیاسی:** جمشید در شاهنامه و اوستا، از شخصیتی مذهبی و سیاسی برخوردار است. بنابه کتب مذکور، او پادشاه هفت کشور بود و از مقام موبدی هم برخوردار بود:

منم گفتم: با فره ایزدی همم شهریاری، همم موبدی

(شاهنامه، ج ۱/ ۲۶۴)

در قسمت های مختلف اوستا از جمله یشت ها، می توان نیایش ها و ستایش های او را بر فراز کوه سپند و آیینی البرز و به درگاه ایزدان مختلف مشاهده کرد. علاوه بر این، فرگرد دوم و نذیراد نیز به طور کامل به گفت و گوی جمشید و اورمزد اختصاص دارد که همه این موارد می تواند به مقام مذهبی جمشید اشاره داشته باشد.

۴-۱- **پادشاهی هفت کشور:** در شاهنامه، جمشید پادشاه هفت کشور بود و دیو و مرغ

و پری به فرمان او بودند:

زمانه برآسود از داوری به فرمان او، دیو و مرغ و پری

(شاهنامه، ج ۱/ ۳۶۲)

دیوان در خدمت جمشید دیوار می کردند و گرمابه و کاخ های بلند می ساختند:

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
نخست از برش هندسی کارکرد
(شاهنامه، ج ۱ / ۳۹۲)

در دوران حکومت او، جنگ و ستیز نبود و دست بدان از بدی کوتاه بود:
بدان را ز بد دست کوتاه کنم
روان را سوی روشنی ره کنم
(شاهنامه، ج ۱ / ۳۶۵)

و بنا بر اوستا هم:

«جمشید بر هر هفت کشور پادشاهی می کرد؛ بر دیوان، مردمان، جاودان، پریان و کوی‌ها و کرپن‌ها چیره شد...»

به گاه شاهی او، جانوران و مردمان هر دو بی مرگ و بی زحمت بودند و خورشت و آشام زوال ناپذیر بود...»

به هنگام شاهی او نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و رشک دیو...»
(سروش‌یشت (یشت یازدهم)، کرده ۷ و رضی، ۱۳۷۹: ۴۴۲-۴۴۴)

۵-۱- بانی عصر طلایی: جمشید در تمدن بشری نقش بسزایی داشته و اختراعات،

اکتشافات و خدمات بسیار ارزنده‌ای بدو منسوب است. بنابر شاهنامه، وی پس از پادشاهی:

در نام‌جستن به گردان سپرد
چو خود و زره کرد و چون جوشنا...
قصب کرد پرمایه دیبا و خز
به تار اندرون، پود را بافتن
گرفتند ازو یکسر آموختن
بدین اندرون پنجهی نیز خورد
به رسم پرستندگان دانیش
به آب اندر آمیختن خاک را
سبک، خشت را، کالبد ساختند
چو ایوان که باشد پناه از گزند
همی کرد از او روشنی خواستار
چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر...
چو عود و چو عنبر، چو روشن گلاب

نخست آلت جنگ را دست برد
به فر کیبی، نرم کرد آهنا
ز کنان و ابریشم و موی قز
بیاموختشان رشتن و تافتن
چو شد بافته، شستن و دوختن
ز هر پیشه‌ای انجمن کرد مرد
گروهی که (آتورنیان) خوانیش
بفرمود پس دیو ناپاک را
هر آنچه از گیل آمد، چو بشناختند
چو گرمابه و کاخ‌های بلند
ز خارا گهر جست، یک روزگار
به‌چنگ آمدش چندگونه گهر
چوبان و چو کافور و چون مشک ناب

پزشکی و درمان هر دردمند در تندرستی و راه گزند
گذر کرد از آن پس، به کشتی بر آب ز کشور به کشور چو آمد شتاب
(شاهنامه، ج ۱/ ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰-۳۷۵، ۳۹۱-۳۹۲، ۳۹۴-۳۹۸، ۴۰۴)

در اوستا نیز به خدمات ارزنده‌ای که جمشید برای رفاه و آسایش مردم روزگار خود انجام داد، اشاره شده است؛ بر این اساس، بیشتر ستایش‌ها و نیایش‌ها و درخواست‌های این پادشاه بزرگ طلب آسایش، آرامش و جاودانگی مخلوقات اورمزد بود:

جمشید از درواسپ توانا می‌خواهد که به او یاری رساند تا مدت هزار زمستان از مخلوقات، باد گرم و سرد را دور دارد و آنان را جاودانی سازد. (یشت نهم (گوش‌یشت)، کرده ۲ و ر.ک پورداوود، ۲۵۳۶، ج ۱: ۳۷۹)

در مینوی خرد هم افعال سودمند جمشید بدین ترتیب شمرده می‌شود:

«از جمشید خوب‌رمه، پسر ویونگهان این سودها بود - که ششصد سال برای همه آفریدگان اورمزد بی‌مرگی فراهم آورد و آنان را عاری از درد و پیری و آفت کرد و دوم اینکه ورجمکرد را ساخت که چون آن باران ملکوسان آید، چنان‌که در دین پیداست که مردم و آفریدگان دیگر اورمزدخدا بیشتر نابود شوند؛ آنگاه، در آن ورجمکرد گشاده شود و مردمان و گوسفندان و آفریدگان دیگر اورمزد از آن ور (=قلعه) بیرون آیند و جهان را باز آریند و سوم اینکه پیمان گیتی را که نادان بدکار بلعیده بود، از شکمش بازآورد و چهارم اینکه گوسفند را در عوض پیل به دیوان نداد.» (میرفخرایی، ۱۳۹۰: ۴۵۲)

۶-۱- گناه جمشید: در شاهنامه و اوستا، جمشید مرتکب گناهی شده. این گناه در شاهنامه تکبر و ادعای خدایی است:

منی کرد آن شاه یزدان‌شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس
(شاهنامه، ج ۱/ ۴۱۸)

در اوستا نیز در نخستین یادکرد جمشید، از گناهکاربودن او سخن به میان رفته اما نوع گناه او تصریح نشده است؛ چنانکه برخی پژوهشگران، گناه او را خوراندن گوشت به مردم معرفی کرده‌اند (ر.ک گاتاها، یسنا، های ۳۲، قطعه ۸)، برخی دیگر گناه او را نپذیرفتن دین از

اورمزد دانسته‌اند (ر.ک وندیداد، فرگرد دوم، بندهای ۴-۲) و برخی ادعای خدایی و عده‌ای دیگر سخن ناراست و دروغ می‌دانند. (ر.ک روایت پهلوی، فصل ۳۱، بند ۱۰)

۷-۱- ور: از کردهای مهم جمشید در اوستا، بنای «ور» است. در اوستا، از چگونگی بنای «ور» به تفصیل سخن گفته شده است. (ر.ک وندیداد، فرگرد دوم)

در شاهنامه فردوسی، از «ورجمکرد» به طور مستقیم اسمی برده نشده، ولی اشاره‌ای به تخت جمشید شده است که این تخت می‌تواند همان بنای «ورجمکرد» باشد:

سوی تخت جمشید بنهاد روی چو انگشتری کرد گیتی بر اوی
(شاهنامه، ج ۱/ ۵۳۴)

همچنین در شاهنامه، اشاره‌ای به کاخ‌های بلند جمشید شده که این کاخ‌های بلند می‌تواند همان بنای ور جمشید باشد:

چو گرمابه و کاخ‌های بلند چو ایوان که باشد پناه از گزند
(شاهنامه، ج ۱/ ۳۰۴)

علاوه بر این، ضحاک پس از تسخیر ایرانشهر و قتل جمشید بر تخت شاهی او نشست. کاخ ضحاک در بیت المقدس یا گنگ‌دژ هخمت پهلوانی بود و این مسند می‌تواند همان اریکه و تخت جمشید یا همان وری باشد که او ساخته بود.

۸-۱- فر: در اوستا و شاهنامه، جمشید صاحب فرّه است:

کمر بست با فرّ شاهنشهی جهان گشت، سرتاسر، او را رهی
منم گفت بافرّه ایزدی همم شهریاری، همم موبدی
(شاهنامه، ج ۱/ ۳۶۴، ۳۶۱)

از این فر، در اوستا به تفصیل سخن گفته شده است. همچنین از علت و چگونگی جدایی فرّه و پیوستن آن به مهر، فریدون و گرشاسب به طور کامل مطالبی بیان گردیده است. (ر.ک یشت نوزدهم، کرده ۴)

وجوه افتراق جمشید در شاهنامه و اوستا:

۱-۲- پدر: در اوستا، جمشید فرزند و ویوهونت (ویونگهان، ویونگهوت) و در شاهنامه، فرزند و جانشین طهمورث است. «ویوهونت» در اوستا نخستین میرنده‌ای است که شیرۀ گیاه

هوم را می‌گیرد که به پاداش این عمل، پسری چون جمشید به او عطا می‌شود. در هات نهم یسنا (هوم‌پشت)، ضمن گفت‌وگوی هوم و زرتشت آمده است:

«چون بامدادان زرتشت سرگرم انجام مراسم دین است، هوم به او ظاهر می‌شود و می‌گوید: مرا به نیکی بستای که دوردارنده مرگ هستم؛ مرا به نیکی برای آشامیدن آماده ساز. زرتشت هوم را درود می‌گوید و می‌پرسد: چه کسی تو را برای نخستین بار در این جهان خاکی آماده ساخت و از چه پاداشی بهره‌مند شد؟ پاسخ می‌شنود: نخستین کس «ویونگهان» (Vivanghan) بود که به پاداش، پسری چون جمشید یافت...». (رضی، ۱۳۷۹: ۲۴۷)

و اما تهمورث در شاهنامه به‌عنوان «پدر جمشید» و «فرزند هوشنگ» معرفی شده است؛ او سومین پادشاه پیشدادی و ملقب به «دیوبند» است.

۲-۲- خواهران و برادران جمشید: در شاهنامه، نامی از برادران یا خواهران جمشید در میان نیست. تنها از شهرناز و ارنواز یاد شده است که به روایتی، دختران و به روایتی دیگر، خواهران جمشید هستند.

در اوستا، جمشید برادری به‌نام «ییمه‌کرته» دارد و این شخص همان کسی است که با همکاری ضحاک، جمشید را به دو نیم کرد. «واژه دوم این نام از ریشه «کرت» است که «کارد» در پارسی از آن به یادگار مانده است و «ییمه‌کرته» به معنای کسی است که جمشید را با کارد یا شمشیر یا برای دیگر همانند آن‌ها (= ارّه در شاهنامه) می‌کشد. (کزازی، ۱۳۸۵: ج ۱: ۲۸۵)

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش سخن را درنگ
به ارّه مر او را به دو نیم کرد جهان را از او پاک بی‌بیم کرد
(شاهنامه، ج ۱ / ۵۴۱، ۵۴۲)

۳-۲- طوفان: یکی از وقایع و افعال مهم دوران پادشاهی جمشید در اوستا، گسترش سه مرحله‌ای زمین، وقوع طوفان و گفت‌وگوی اورمزد با جمشید جهت مقابله با طوفان و برف محتوم است. (ر. ک وندیداد، فرگرد دوم)

از هیچ‌کدام از این وقایع در شاهنامه سخنی گفته نشده است، اما می‌توان احتمال داد که ضحاک در شاهنامه نمادی از توفان و برف محتوم باشد.

نتیجه

برخی شخصیت‌هایی که در بخش اساطیری و حتی پهلوانی شاهنامه آمده، ملهم از الگوی ایزدان هندوایرانی است که به‌مرور و به‌واسطه تحولات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مهم‌تر از همه مذهبی و همچنین هماهنگی با خرد و تفکر، به‌صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه توسط گوسان‌ها و رامشگران از عالم اسطوره به حماسه درآمده‌اند.

در بین این شخصیت‌ها می‌توان به جمشید، چهارمین پادشاه سلسله پیشدادی اشاره کرد. جمشید در میان هندوایرانیان، خدایی بود که به زمین آمد و نسل انسان‌ها را به‌وجود آورد. پدرش، ویوسوت نیز از خدایان خورشیدی است؛ او در برترین و سومین آسمان مسکن دارد و با خواهرش، «یمی» نخستین زوج را در میان عقاید هندوان تشکیل می‌دهند.

جمشید در اوستا چهارمین پادشاه پس از هوشنگ و تهمورث و برجسته‌ترین آنان است. شخصیت او در اوستا متعلق به زمانی است که اقوام هندوایرانی بر اثر سرمای سخت و سرد ایرانویچ به‌سوی جنوب آمدند.

شخصیت جمشید در اوستا به اصل اسطوره‌ای خود نزدیک‌تر است. پادشاهی او بر جادوان و پریان، سخن‌های پیاپی او با اهورامزدا، گستردن جهان اورمزد با سوورای زرین و اشتراک زرنشان و ساختن وری که مردم در آن به آسایش به‌سر می‌برند، گسستن فرّه جمشید به هیأت مرغ وارغن و تلاش ضحاک، فریدون، گرشاسب، آذر و... در گرفتن این فرّه، عمر طولانی جمشید، دخترانی که پس از او تا زمان فریدون زنده بودند و... جلوه‌هایی اسطوره‌ای هستند که هیچ‌گاه در عالم واقع به ظهور نمی‌رسند. داستان جمشید در شاهنامه

هرچند صورت حماسی دارد، بن‌مایه اساطیری آن به‌روشنی مشخص است. عمر طولانی او، سلطه‌اش بر دیو، مرغ و پری، حمل گردونه‌اش به‌وسیله دیوان، همه مربوط به عالم اسطوره است.

داستان جمشید در شاهنامه آمیزه‌ای از «لوتوس» و «میتوس» است که با بررسی ابعاد شخصیتی او در اوستا و شاهنامه می‌توان به وجوه مشترک و مختلفی بین این دو شخصیت واحد رسید. علل عمده این تفاوت‌ها مربوط صبغه اسلامی شخصیت‌های اساطیری و حماسی شاهنامه است که تحت تأثیر ناقلان مسلمان و گاه مغایرت با عقاید ایشان، رنگ‌وبوی اسلامی پذیرفته است.

از جمله وجوه اشتراک جمشید در شاهنامه و اوستا مربوط به نام اوست که از پیوند جم+شید ساخته شده است. «جم» به‌معنای همزاد و توأمان و «شید» به‌معنای درخشان است. این نام با همین معنی در اوستا به‌صورت «ییمه‌خشته» به‌کار رفته است. صفت مشهور جم در اوستا و شاهنامه همان خشته (شید) و به‌معنای روشن و درخشان است. در اوستا و شاهنامه، جمشید از شخصیتی مذهبی و سیاسی برخوردار است؛ او پادشاه هفت کشور است و بر دیو و مرغ و پری حکومت دارد. بنابر آنچه از اوستا و شاهنامه برمی‌آید، جمشید در تحکیم مبانی مدنی نقش عمده‌ای داشته است و در هر دو کتاب، در پایان، در زمره گناهکاران قرار می‌گیرد.

فهرست منابع

۱. اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۹). «وایو، ایزد آرزوها»، فصل‌نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، س ۷، ش ۲۷، صص ۹-۱۸.
۲. ایونس، ورونیکا. (۱۳۷۳). اساطیر هند، ترجمه فرّخی، باجلان، تهران: گلشن.
۳. بهار، مهرداد. (۱۳۷۴). جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز، چ دوم.
۴. ———. (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگه، چ سوم.
۵. پورداوود، ابراهیم. (۲۵۳۶). یشت‌ها، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، چ سوم.
۶. دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۵). اوستا، ج ۱ و ۲، تهران: مروارید، چ دهم.
۷. رضی، هاشم. (۱۳۴۶). فرهنگ نام‌های اوستا، ج ۳، تهران: فروهر.
۸. ———. (۱۳۷۹). اوستا (کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان)، تهران: بهجت.
۹. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: فردوس، چ چهارم.
۱۰. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران: الهام، چ ششم.
۱۱. کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۶). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران: چشمه، چ سوم.
۱۲. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). نامه باستان، ج ۱ و ۲، تهران: سمت، چ پنجم.
۱۳. میرفخرایی، مهشید. (۱۳۹۰). روایت پهلوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۴. واحد دوست، مهوش. (۱۳۷۹). نهادهای اساطیری در شاهنامه فردوسی، تهران: سروش.
۱۵. هینلز، جان راسل. (۱۳۸۳). شناخت اساطیر ایران، ترجمه فرّخی، باجلان، تهران: اساطیر.